

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کاوشے دراعماق

محمد رضا زادہ ہوش

کانال تلگرامی

اندیشہ فردا

۱۴۰۰

به
امام زمان

شناسنامه کتاب

کاوشی در اعماق

محمد رضا زاده هوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

دی ماه ۱۴۰۰

۷۲ ص، رقعی

پیش‌گفتار

یکی از فرعون‌ها را بیست و پنج ساله فرض کرده بودند، و پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد او سی و پنج ساله بوده است. این‌گونه، همه تاریخ مصر، ده سال، جابه‌جا می‌شود. درباره گذشته‌های دور، باید به نادرستی تحقیقات تا صد سال و بیش‌تر نیز باور داشته باشی. آدمی، درباره هم‌سایه یا دوستی که در دسترس اوست، چیزی نمی‌داند، در حالی که درباره موجودات ناشناخته هزاران سال پیش، به تحقیقات می‌پردازد. انسان، خودی را که در دسترس-ترین موجود جهان به شمار می‌رود، به فراموشی سپرده است تا درباره ملت-های پیشین، پژوهش کند، و به گمانه‌زنی پردازد. در میان تاریخ‌دانان و باستان‌شناسان هرچه موضوع تحقیق، دورتر از زمان ما باشد، ارزش بیش‌تری دارد، و در میان آینده‌پژوهان، هرچه دورتر، به‌تر. عمق نادرستی این تحقیقات هنگامی است که سخن نادرست این محققان را درباره خود، انسان معاصر، دوستان و اطرافیان می‌شنوی، و درمی‌یابی چه فاجعه بزرگی، روی داده است. هنگامی که درباره دایناسورها، مطلب نادرستی منتشر شود، کسی نیست تذکری بدهد. مدت‌ها باید بگذرد تا این نادرستی، آشکار شود؛ ولی پژوهش‌گر ما، جوایز و برداشت‌های خود را کرده است. در نهایت، خواهند گفت: او نیز نظر خودش را داده است؛ اگر نادرستی کار پژوهش‌گران، خیلی زود روشن می‌شود، آن‌ها نمی‌توانند مدرک خود را دریافت کنند. تمام کار ما، همین بوده است، نادانی خود را وسعت داده‌ایم. مجموعه انسان در ده هزار سال پیش، چه‌گونه بوده، و چه سیری داشته است؟ ولی محتوای انسان و عمل کرد او، مورد توجه نیست.

جوانی، متن بسیار کوتاهی را در فضای مجازی برای من فرستاد. خواندم، و نفهمدم چه گفته است. چند بار دیگر، در حالات و اوقات مختلف خواندم، نکند گیرایی من در آن ساعت، پایین بوده است؛ ولی باز چیزی درنیافتم. او دکتری زبان و ادبیات فارسی داشت. در اوج جوانی، و نه در هپروت پیری. یک متن بدون غلط، و با رعایت تمام نکات نگارشی و ویرایشی نگاشته بود، بدون این که توجه کند باید محتوایی با معنی داشته باشد. روزی روزگاری متوجه نبودیم که باید به آموزش زبان فارسی بپردازیم، گمان می کردیم چون زبان رسمی کشور ما زبان فارسی است، بی نیاز از آموزش این زبان هستیم؛ ولی امروزه این آموزش را تا حدی که به آن نیاز نیست، دنبال می کنیم، شمار دانش آموختگان این رشته، بسیار بیش از نیاز ماست؛ ولی رها نمی کنیم. اگر تمام بی ادبان را در دانش کده ادبیات گردهم بیاوریم، و دانش کده ادبیات ما، جامع تمام بی ادبی ها باشد، به کجا خواهیم رسید؟ هنگامی که تمام توجه ما به دریافت چیزی از بیرون، مانند علم و شبه علم و تأیید دیگران برای چیزهایی مانند مدرک باشد، حاصل سال ها تلاش، ممکن است این قدر پوچ شود. سرانجام به آن چه مورد نظر است، دست خواهیم یافت، شاید در بهترین دانش گاه، با نظارت مشهورترین استادان زمانه ما، و با برترین نمره ممکن؛ اما آن که این قبا را بر تن می کند، خود است یا ناخود؟ قرار بود ما عمر و سرمایه خود را صرف خود کنیم، و تمام آن، به کیسه دیگری رفته است. انسان های بدون محتوا؛ ولی با دارایی های بسیار، کارنامه های رنگارنگ، و مدارک و القاب و عناوین گوناگون.

برداشت از دیگران، بسیار شایع است، به ویژه هنگامی که ضرب الاجلی و نیاز به دست‌مزد در میان باشد. جوانان گمان می‌کنند برداشت آن‌ها از یک آدم غیر مشهور، نادیده می‌ماند. اما تولید یک اثر، چندان دشوار نیست. گاهی ایده‌پردازی‌ها در جمع انجام می‌شود. یک دسته‌جمع، می‌تواند به آسانی و خیلی زود، یک فیلم‌نامه بنویسد. مالکیت آن، با جمع باشد، یا به یک نفر واگذار شود، سرتاپای یک اثر از خود ما باشد، یا با رای‌زنی با دیگران فراهم شود، چه تفاوتی دارد؟ این‌ها سخنانی است که از آن‌ها نیست، دارای معنی است؛ ولی یک بازی زبانی به شمار می‌رود. یک نفر تقلب می‌کند، دست او را رو می‌کنیم؛ ولی انبوه دیگری که مطلب را از روی کتاب، از حفظ کرده‌اند، مورد تأیید هستند؛ چون ما از آن‌ها همین را خواسته‌ایم. در دنیای هنر نیز همین قانون، برقرار است، حفظیات می‌تواند در کوتاه‌مدت به کار آید؛ ولی نه در بلندمدت. سال‌ها پیش نمی‌شد از یک روستایی انتظار داشت که نمایش‌نامه‌نویس شود. مگر چند کتاب دربارهٔ آموزش نمایش‌نامه‌نویسی به زبان فارسی به چاپ رسیده بود، و چند تا از آن‌ها را می‌شد در روستا فراهم آورد؟ شاید روستا فاقد کتاب-فروشی و تنها دارای یک کتاب‌خانه بود. امروز راه کارها روشن است؛ ولی کم‌تر کسی هست که تجربه‌ای داشته باشد، و بتواند آن را در قالب اثری قابل توجه ارائه کند. با دست‌کاری در واقعیت، و استفاده از دریای تخیلات می‌توان آثار هنری بسیاری تولید کرد. فرورفتن در تخیل، به جای این‌که هنر ما را شبیه دنیای ما کند، زندگی ما را به سوی دنیای غیر واقعی می‌برد. کارخانهٔ تخیلات، ما را نیز به یکی از اجزای خود تبدیل می‌کند. بیش‌تر مردم، خود را از زندگی محروم کرده‌اند، هنرمندان، دانش‌مندان، ورزش‌کاران، و سیاست‌بازان، شاید بیش‌تر، و آن‌هایی که اهل زندگی هستند، به ژرفا نرفته‌اند. مروارید را باید از قعر اقیانوس بیرون کشید، بسیاری از فعالیت‌های ما در جوی، نهر، رودخانه، و دریاچه است، باید به اقیانوس برویم. اما در اقیانوس، اسکی روی آب، شنا،

و فایق سواری، به مرورید نمی انجامد. ناگوارتر، غواصی نمایشی است. باید به قعر برویم، حتی در میانه، چیزی به دست نمی آید. این دست یابی، همواره می تواند یک ملاک برای عدم انحراف ما به شمار رود.

حسن خط، چیز خوبی است؛ ولی خوش‌نویسی، راه دیگری است. کلاس و مدرک و رتبه و درگیری و درآمد و گاهی درگیری و نمایش و همه این‌ها به پای سفارش دین برای حسن خط. انحراف‌های دیگر را در رشته‌های دیگر، خود می‌توانی پی‌گیری کنی. افرادی به آموختن زبان عربی می‌پردازند، با این استدلال که در زمان ظهور، به این زبان نیاز است. اگر درنیافته‌اید که در این زمان یا آن زمان و هر زمانی به آدم خوب نیاز است که انحراف خود را تصحیح کنید؛ اما اگر فکر می‌کنید آدم خوبی هستید، و تنها تکمیل زبان بر زمین مانده است که واویلا.

در حاشیه

به یک میهمانی دعوت هستی. اگر می‌خواهی برداشت خوبی از سفره داشته باشی، نباید از خوراکی‌های تند و شیرین، پیش از غذا استفاده کنی. نباید درگیر خوراک‌های پرحجم غیر اصلی شوی. چیزهایی را در برابرت گذاشته‌اند تا عریضه، خالی نباشد. وظیفه آن‌ها، پذیرایی و تعارف است؛ ولی برنامه‌ریزی با توست. همه ما در این جهان هستیم؛ ولی می‌توانیم زندگی را در حاشیه قرار دهیم. چه باید در اصل باشد. زندگی بسیاری از مردم، شبه زندگی است؛ چون آن‌چه را باید به عنوان اصل قرار دهند، در حاشیه، گم کرده‌اند. همواره باید مراقب اصل و حاشیه بود. افرادی به آن‌چه می‌خواهند، دست نمی‌یابند، برای این که نمی‌دانند چه می‌خواهند، و یا به آن، توجهی ندارند.

با پرسش

فلسفه با پرسش آغاز می‌شود، و پیداست با چه پرسشی. مهم‌ترین پرسش ما درباره وجود خداست. اگر فلسفه اسلامی بخوانی، و یا فلسفه غرب را در سرزمینی اسلامی بخوانی، روشن است که پاسخ، به کدام سو می‌رود. شماری می‌کوشند بحث را بسته نگاه ندارند تا فلسفه به سوی الهیات و کلام نرود. به هر حال نهایت این بحث، به وجود یا عدم وجود خداوند می‌انجامد؛ ولی راه سوم می‌گوید این بحث‌ها سودی در بر ندارد، فلسفه با این روی کردها به کار ما نمی‌خورد. این استدلال‌ها نه برآمده از درون ماست، و نه می‌تواند در جان ما بنشیند.

در امتحان

آن آدم چنین می‌کند، و چنان نمی‌کند، پس عذاب الهی کجاست؟ درست است، قیامت هنوز فرانسیده، و کسی از آن دنیا خبر نیاورده است؛ ولی می‌توانی ببینی که هرکسی در برابر امتحان‌های الهی، چه کارنامه‌ای دارد. می‌توانی دریابی آیا او آگاه است یا ناآگاه، در بیابان سوزان ناآگاهی، سرگردان است، یا در اقیانوس آگاهی، غوطه می‌خورد.

محراب

افرادی درگیر محراب هستند؛ کسانی که آن را طراحی و اجرا می‌کنند، کسانی که درباره‌ی کاشی‌های محراب، تحقیق می‌کنند، و کسانی که از محراب، استفاده می‌کنند. دسته‌ی اول و دوم، درگیر محراب هستند، بدون این که از آن استفاده کنند. شاید روزی فرارسد که فراموش کنند اصل محراب چه بوده است، متعلق به چه فرهنگی است، و کتاب این فرهنگ چیست. دسته‌ی سوم می‌توانند به حقیقت، نزدیک‌تر، و یا دورتر باشند. اما یک نفر می‌تواند نیایش کند، بدون این که محرابی داشته باشد. حال این محراب، تزیین‌دار باشد یا بدون تزیین.

دروغ پردازی

در راه بازگشت از تهران، جوانی به سخن آمد که بیست و هفت ساله‌ام، و همه چیز دارم. آیا او راست می‌گفت؟ در خودرو، هرکسی از جایی است. کسی را نمی‌شناسد، احتمال برخورد دوباره آدم‌ها با یک‌دیگر، زیاد نیست، و جای خوبی برای دروغ‌پردازی است، هیچ نیازی به اثبات کردن سخن نیست. لحن او دروغ‌پردازانه بود. آیا او برای کسی تبلیغ می‌کرد؟ چون می‌گفت: بی‌خود می‌گویند کشور ما مشکل دارد. اگر راست می‌گفت، از کجا آورده بود؟ به طور معمول، روش‌های موفقیت اقتصادی این افراد، مورد تأیید دین نیست. در صورت درستی این موارد، مطلب دیگری وجود دارد که آیا هدف انسان، دستیابی به این موارد است؟ انسان چه هدفی دارد، و به چه چیزهایی نیاز دارد؟ آیا به او اهداف خود دست یافته بود؟ در این صورت، زندگی انسان، بسیار پوچ خواهد شد. از این پس برای چه زنده هستی؟ تو خود می‌گویی که همه چیز دارم. اکنون باید از زندگی، استعفا دهی، و یا دست کم، خود را بازنشسته اعلام کنی.

نیاز به تربیت

انسان هنگامی که تمام کارهایش زیباست، از سوی مدرسه، سرکوب می‌شود، و هنگامی که نیاز به تربیت دارد، دانش آموخته شده است، و سرمشق دیگران قرار می‌گیرد. سن و سال زیاد و گذر از جوانی، ملاک درستی برای سنجش نیست.

در حسرت عقل

همان‌گونه که شهرها، دارای جاذبه‌هایی بیش از روستاها شده، و در نتیجه، مهاجرت به شهرها، افزایش یافته است، جذابیت مدرک‌داران نیز بیش از دیگران است. با افزایش مدرک‌داران، هر روز یافتن نخبگان، دشوارتر می‌شود. هنگامی که همگان، دارای مدرک و تجربه باشند، چه ملاکی برای گزینش شایستگان وجود دارد؟ در دنیای سیاست‌بازان و گاهی علم و ورزش و هنر، باید در حسرت عقل ماند. دست کم چیزی که از آدم انتظار می‌رود.

مصرف‌کنندگان

افرادی هستند که معتاد به مواد افیونی و مست‌کننده نیستند، و افرادی هستند که حتی برای یک بار نیز این مواد را آزمایش نکرده‌اند؛ ولی هنوز بسیاری نمی‌دانند دلیل این‌که نباید به این مواد نزدیک شوند، چیست. کثرت مصرف‌کنندگان باعث می‌شود ما نیز به صورت ذهنی، درگیر شویم.

تشابه ظاهری

متنی را باز می‌کنی، و در دستگاه تو، به هم ریخته است. آیا فونت مورد نظر را نداری؟ چرا؛ ولی فونت تو با فونت دستگاه دیگر، تفاوت‌هایی دارد، تشابه اسمی و حتی تشابه ظاهری، فایده‌ای ندارد. ما همواره درگیر تشابه‌های ظاهری هستیم. تشابه یک آدم به آدم خوب. حسن ظن داشتن، با این‌که سرمشق‌های اصلی خود را بر پایهٔ حسن ظن برگزینیم، تفاوت‌ها دارد.

صنعت کنکور

دیشب جایی را دیدم که مبلغ کلانی برای کلاس‌های کنکور دریافت می‌کنند. جایی که آدم گمان می‌کند باید کلاس‌های رایگان داشته باشد، در کنار مسجد و متعلق به مسجد. صنعت کنکور، مراکز معنوی ما را درگیر کرده است. وقف‌نامهٔ این زمین، روشن است که برای چه بوده است، از آن جاهایی که بر درش نوشته بودند: هرکه از در آید، نانش دهیم، و از ایمانش نپرسیم. درس-های جدید را می‌خوانیم که از غرب، پس نیفتیم؛ ولی در کار خود، عقب افتاده‌ایم.

نوان خانه

دوستی می‌گفت: در کشورهای خارج، سالن‌هایی هست که ظهر و شب، در آن به مردم فقیر، غذا می‌دهند. دولت باید این نوان‌خانه‌ها را راه بیندازد. به جز این که این طرح به ذهن هرکسی ممکن است برسد، ما در سرزمین خود، از این مراکز داشته‌ایم، و تنها باید آن‌ها را احیا کنیم. این مراکز، با معنویت نیز پیوندی داشته است، و عده‌ای چون آن معنویت را نمی‌پسندیده‌اند، و آن را مزام کار خود می‌دیده‌اند، در موقوفات، تصرف کرده‌اند.

دل‌سوزی

نهادهایی در قدیم برای کمک به دیگران وجود داشته است. نهادهای امروز، همه آن تشکیلات کهن را فراموشانده است. ممکن است یک نفر فقیر نباشد؛ ولی نیاز داشته باشد کسی به او برای حمل کیف دستی، کمک کند. آن وقت هیچ‌کس یافت نمی‌شود، و هیچ‌کس نیست که بتوانی به او اعتماد کنی. یک فقیر کهن‌سال، یا یک بیمار، در نهایت، کمک‌های بسیاری را دریافت می‌کند؛ ولی حمل و نقل او را چه کسی برعهده دارد؟ آن تشکیلات می‌توانست دل-رحمی و دل‌سوزی را زنده نگاه دارد، و امروز این نهادها ریشهٔ مسؤلیت‌ها را خشکانده است.

نهادهایی هست که امکانات گوناگونی دارد. یک نهاد ممکن است زمینی بسیار بزرگ با فضاهای سبز، امکانات رفاهی و ورزشی، استخر، زمین چمن، کتاب-خانه، ساختمان‌ها، سالن‌ها، آزمایش‌گاه‌ها، و اتاق‌های بسیار با کارمندان متعدد داشته باشد؛ ولی یک آدم حسابی، دوست ندارد به آنجا رفت و آمد کند. این امکانات نتوانسته است آدم‌های خوب را جذب کند، و بلکه دافع بوده است. اصلی‌ترین وظیفه آن نهاد، به فراموشی رفته است. هم‌چنین اند افرادی که غرق در نعمت هستند. سفره‌های رنگین و لباس‌های گوناگون؛ ولی راه تنفس خود را بسته‌اند. روحشان نمی‌تواند نفس بکشد. جنبه دردناک قضیه برای آنان این است که یک نفر بدون داشتن هیچ امکاناتی، کار خود را انجام می‌دهد، بدون آن لباس‌های رنگارنگ، زیبا به نظر می‌رسد، و بدون آن خوراک‌های رنگین، برخوردار از سلامتی است.

خوراک‌های خوب

آدم‌هایی هستند که با دیدن خوراک‌های خوب، و وسایل و لباس‌های گران-قیمت، آه می‌کشند، و آدم‌هایی هستند که از مصرف خوراکی‌ها و داشتن وسایل و لباس‌های گران، شادند. پس از این، فرزندان به این مشکلات، افزوده می‌شوند. آن‌ها باید آه بکشند، یا آن‌قدر خرجشان کنیم تا مایهٔ خرسندی ما باشند، و زندگی ما به غفلت می‌گذرد. کدام آدم سی ساله‌ای است که بدون مدرک و هم‌سر باشد؟ کدام آدم چهل ساله‌ای است که خانه و خودرو و مغازه نداشته باشد؟ ولی کسی نمی‌پرسد انسان قرار است در چه سن و سالی به هوشیاری دست یابد، و دست از غفلت بردارد. اگر در محلی باشی که همهٔ جوان‌های آن، در سی سالگی ازدواج کرده باشند، و تو بدون هم‌سر باشی، با ترحم به تو می‌نگرند، تو را دست می‌اندازند، و مجبور به ازدواج می‌کنند؛ به هر حال در هر سنی، کسی هست که تفاوتی با دیگران داشته باشد، و فعالیت دیگران، آغاز می‌شود؛ اما دل‌سوزی برای سیر معنوی انسان، وجود ندارد.

برسطح

ظرف یک بار مصرف، از دستم افتاد و شکست، نگران شدم. حال برای این ظرف، پولی پرداخت نکرده‌ام، اگر قرار است آن را دور بیندازم، و اگر قرار است به بازیافت بدهم، شکسته شدن آن، غصه‌ای ندارد. انسان، این گونه ممکن است گرفتار شود، و اگر صاحب چیزهایی شود که دیگران به صورت مرتب، ارزش آن را متذکر می‌شوند، چه خواهد شد؟ اشیایی که قیمت آن، ثانیه به ثانیه اعلام می‌شود. چیزهایی که تمام احترام دیگران به ما، به خاطر آن‌هاست. انسان از این جهان می‌رود، خواهی نخواهی، باید از دنیا دل بکند، و به‌ترین راه، کاستن از تعلقات، افزایش فروتنی، و تقویت ریشه‌هاست. انسان-های معنوی، این گونه‌اند، و تلاش انسان‌های مادی، گستردن بساط بر سطح است، همان گونه که جسشمان نازیباتر می‌شود، اخلاقشان نیز نازیباتر می‌شود.

لذت عارف

انسان‌ها از لذتی به سوی لذتی دیگر حرکت می‌کنند. گاه در آن می‌مانند، و پافشاری می‌کنند، تا روزگار، آن‌ها را جدا کند، و یا خود، از آن جدا می‌شوند. آدم‌هایی هستند که از وضعیت خود، لذت می‌برند؛ چون واقعاً لذت دارد، آدم‌هایی هستند که وضعیت آن‌ها چندان خوب نیست؛ ولی از آن، لذت می‌برند. روزی موقعیت همه این‌ها از میان می‌رود، گیرم که موقعیت آن‌ها به مرگ متصل شود، بیماری، میان لذت آنان نیاید؛ ولی مرگ خواهد آمد. هرچو که حساب کنی، لذت عارف، چیز دیگری است، لذت بردن‌های رقت-بار نیست.

رشک برانگیز

هگل می گوید در مشرق زمین، تنها شخص حاکم، آزادی دارد. این، یک تعبیر از آزادی است. حاکم، قدرت بیش تری دارد؛ ولی گرفتار امیال و هوس هاست. او در چنبره اطرافیان و گروه هواداران خود است. چنین فردی، قابل ترحم است، نه رشک برانگیز.

گدای تأیید

اگر مانده‌ای که از چه لذت می‌بری. باید بیندیشی اگر نیاز به تأمین معاش و تأیید دیگران نداشتی، چه می‌کردی. پس هرچه از خواسته‌های خود بکاهی، و آن‌گاه که گدای تأیید دیگران نباشی، به لذت می‌رسی، و به سوی اهداف خود، حرکت می‌کنی.

غوغای بیرون

می‌توان در ظاهر، خاموش بود، و در باطن، پر از غوغا. می‌توان چنان در غوغای بیرون غرق شد که درون را فراموش کرد؛ ولی عارف، در درون خود، در سکوت کامل به سر می‌برد، و درگیر غوغای بیرون نمی‌شود. سکوت را در چه جایی بیش‌تر حس خواهی کرد؟ جایی دور از شهر، خرابه‌ای دورافتاده، یا گورستانی متروک. با تمرکز بر تنفس می‌توانی به این سکوت در محل زندگی خود دست یابی، بی‌آن‌که به آن‌جاها بروی.

غم آخرت

کسانی هستند که بسیار غم آخرت خود را دارند. اگر دیگران از دست کسی راضی باشند، او را دعا می‌کنند، و کارهای خوب خودشان را به او هدیه می‌دهند. اگر کسی مردم را آزار دهد، نمی‌تواند ادعای توجه به آخرت را داشته باشد، عذاب آزار او به جای خود، و لعن و نفرین مردم نیز به جای خود، برقرار است.

دعا و دوستی

انسان، ضربه‌زننده را قوی و پیروز می‌دانیم، هواپیمایی به سرزمین دشمن می‌رود، ضربهٔ مورد نظر را با موفقیت، وارد می‌کند، و به سلامت باز می‌گردد؛ بمب، دقیقاً به هدف اصابت کرده است، هواپیما و خلبان، سالم هستند، یک نوع بمب جدید، آزمایش شده، و اقتداری برای کشور به ارمغان آمده است. ولی چه مقدار هزینه، بر سرزمین خود، تحمیل کرده است؟ این، ابتدای ماجراست. هزینه‌های مادی را می‌توان جبران کرد، می‌توان قلدری را ادامه داد، و هزینه را از کشور دشمن، دریافت کرد. کودک، نخستین بار با پدر و مادر خود، درگیر می‌شود تا این که وارد مدرسه شود. اگر این درگیری‌ها، جدی و ظالمانه باشد، از دست او، کاری جز نفرین، ساخته نیست. چه قدر احتمال دارد کودکی که مورد ستم قرار گرفته است، در بزرگسالی، با کسانی که به او ستم کرده‌اند، دوست باشد؟ پس تا این جا فردی که او را پیروز می‌دانستیم، دو چیز از دست داده است؛ دعا و دوستی. کسی که به سلامت اعصاب خود فکر می‌کند، هیچ‌گاه در پی این پیروزی‌ها نمی‌رود. دل این پیروزی‌ها، پر از نفرت است.

هنگامی که ارتش کشوری در برابر ارتش مهاجم، شکست می‌خورد، دلایل گوناگونی دارد که شماری از آن‌ها نظامی است، و مهم‌ترین آن‌ها تقلید از گذشته است. تقلید از روش‌های شکست خورده، و یا افشا شده، و ما باز هم می‌پرسیم: چرا آن‌ها سال‌ها پیروز می‌شدند، و ناگاه، شکست خوردند. گاهی این پرسش در بارهٔ سرزمین خود ماست، و شگفت که ما سرزمین خود را نشناخته، می‌خواهیم دنیا را بشناسیم. اگر کسی در هنگام شکست، ضرورت تغییر را دریافته است، و یا در زمان حاضر در نمی‌یابد، محکوم به شکست است.

از عمر

یک دقیقه از عمر، قابل قیمت‌گذاری، و بلکه معامله آن، امکان‌پذیر نیست؛ ولی آدمی به جایی می‌رسد که طلب مرگ می‌کند. این، دستاورد روزمزی است. می‌تواند این روزمرگی‌ها، روزمرگی‌های شاد باشد. تفاوتی ندارد که تو در کویر زندگی می‌کنی، یا در جنگل سرسبز، روزمزی، هرچیزی را خسته کننده خواهد کرد. ممکن است ظاهر یک انسان دچار روزمزی، به‌تر و شاداب‌تر از دیگران به نظر رسد.

روزهای پراهمیت

اگر از کودکی که برای روز نخست به مدرسه می‌رود، بپرسیم: برای چه می‌خواهی تحصیل کنی؟ سخنی برای گفتن ندارد. سال‌ها انتظار کشیده است، و اکنون سخنی ندارد. ممکن است کودکانی، از بیان خوبی برخوردار باشند؛ ولی آن‌ها نیز گفته‌های دیگران را تکرار خواهند کرد. یکی از روزهای پراهمیت و سرنوشت‌ساز زندگی ما، این‌گونه آغاز می‌شود. آغاز دوره‌ای که بیش‌ترین بخش از زندگی ما را به خود اختصاص خواهد داد.

اگر از کودکی بپرسیم: برای چه کفش خریده‌ای؟ ناراحت خواهد شد؛ به تو چه مربوط است؟ برای خرید کفش نیز باید به تو حساب پس بدهم. این را پدرم برایم خریده است، و به تو مربوط نیست. دیگری، شاید آرام‌تر پاسخ گوید: برای راه رفتن به آن نیاز دارم. اما اگر همین کودک را تعقیب کنیم، می‌بینیم در راه، به سنگ و ضایعات داخل کوچه، لگد می‌زند. رادیو و تلویزیون همین‌طور روشن است، بدون این‌که به آن گوش دهیم، و یا حتی به آن نگاهی بیندازیم، خود ما، دیگران و گاهی هم‌سایه‌ها را آزار می‌دهد. تقلید، آسان‌تر از اندیشیدن است، و گاهی آگاهی ما حتی در حدی نیست که از این تقلید بگوییم، و گاهی شهامت لازم را نداریم. همگی دچار انحراف شده‌ایم، و این انحراف، از آغاز و در مهم‌ترین و یا بیش‌پافتاده‌ترین بخش‌های زندگی، وجود دارد، جایی که نمی‌دانیم چه می‌کنیم، و جایی که توضیحات ما جنبه‌ی تزیینی دارد، و جایی که می‌دانسته‌ایم چه کنیم؛ ولی به هر صورت، منحرف شده‌ایم، و روزمرگی، غالب شده است. جوانی که شغل اصلی خود را برمی‌گزیند، در سنی به سر می‌برد که اهداف خود را می‌شناسد، با خود، شرط‌هایی می‌گذارد، و چند سال بعد می‌توانی دریابی او چه کرده است. او تنها می‌خواهد بار خود را به منزل برساند؛ اما منزل او کجاست؟ نمی‌داند. راه چیست؟ جایی است که تمام چیزها را از او خواهد گرفت، اصل عمر او بر فناست تا چه رسد به طراوت و معصومیت و نیروی جوانی. تنها می‌خواهد درآمدی داشته باشد تا خانواده‌ی او

گرسنه نباشند، البته شیطنتهایی نیز دارد، در حدی که حقوق او قطع نشود؛ ولی درست کاری را نمی‌توان در او یافت.

حالت تخطیری

افرادی هستند که در نان شب مانده‌اند؛ ولی یک تلویزیون بزرگ و ماهواره‌ای دارند که هر از چندی، نیاز به پول برای تنظیمات دارد. حالت تخطیری رسانه را نباید فراموش کرد. اما دربارهٔ رسانه‌های محلی، به ویژه اگر کم جرأت باشند، به‌ترین کمک این است که منتشر نشوند. این‌ها حتی آن جنبهٔ تخطیری را ندارند! روزنامه‌نگارانی هستند که می‌توانند از دور، خبرنگاری کنند، و آن وقت اگر در محل حادثه حضور یابند، چه ممتی بر سر مخاطب می‌گذارند. وجود آنان تنها برای این است که بگوییم: ما نیز روزنامه و روزنامه‌نگار داریم، و گاهی روزنامه می‌خوانیم.

خوب‌نمایی

روزنامه‌ها را بررسی کن. پر از خبرهایی است که در دنیای حیوانات نیز می‌تواند یافت شود. خبرهای بد آن‌ها، زیاد است، خبرهایی که در دنیای حیوانات نیز خبری از آن نیست، و صفحه‌ی حوادث، نماد آن. اما خبرهای خوب، گاهی خوب‌نمایی شده، گاهی به اجرا درنیامده است، و گاهی ظاهر خبر، خوب به نظر می‌رسد، و تا به اجرا درآید، چیز دیگری می‌شود. حال باید روزنامه‌ای معنوی را در نظر آوری که جز مطلب خوب و راست، در آن نمی‌نویسند، چه باید انجام دهیم تا آن روزنامه، درباره‌ی ما بنویسد؟



کسی با جمعی است، و قرار است با دیگری، ارتباط برقرار کند. ممکن نیست. یکی از دلایل دوری دیگران از دوستی با ما، همراه کردن جمع زیادی با خود است. اما یک نفر از جمع، جدا می‌شود تا ارتباط تازه‌ای برقرار کند. پیداست جدایی او، لحظه‌ای است. او بیش از این‌ها باید برای نفی دیگران اقدام کند.

بوسه برداست

قصاب محل، به خانم‌ها نیز می‌گفت: دستتان را بوسیدم. یک عادت. او واقعاً قصد چنین کاری را حتی در مورد آقایان نداشت تا چه رسد به نامحرم، و در برابر دید دیگران؛ ولی بزرگسالان، معنی بسیاری از واژگانی را که به کار می‌برند، درک نمی‌کنند. تعارف‌ها وجود دارد، و من قصد تمسخر آن‌ها را ندارم. هنگامی که به یک نفر می‌گویی: خانه، خانه خودتان است، منظورت این نیست که سند آن به نام اوست؛ این تعارف‌ها، احترام است، و انسان باید بداند به چه کسی احترام می‌گذارد، اگر نمی‌داند که این فرد، شایسته این احترام نیست، باید بداند، و اگر می‌داند، چرا احترام می‌کند؟ دست شما را می‌بوسم، می‌تواند نشانه ارادت باشد. اگر کسی شایسته این ارادت نیست، و ما با این جمله، به او ارادت می‌ورزیم، دیگری ممکن است گمراه شود، و دیگری از ما بگریزد. تا اعلام دوری کامل از انسان‌های ناشایست، نمی‌توان انتظار دوستی با شایستگان را داشت. از همین رو، تبری را حتی بالاتر از تولی دیده‌اند. شمار بسیاری گمان می‌کنند تبری یعنی این که با خشونت، به لعن چند نام ویژه پردازی، و میان مسلمانان، اختلاف بیندازی.

محل

یک نفر می‌گوید: چرا محل نمی‌گذاری؟ اول که توده بار محل نگذاشتی، بگذار من هم یک بار محل نگذارم؛ ولی حال قرار است چه بگوییم؟ مرور خاطرات برای هزارمین بار، مشتی حرف تکراری، و مقدار زیادی تعارف توخالی. به‌تر نیست دنبال کار خودم بروم؟ اگر کلمات تکراری گفته نشود، باز همان کلمات را خواهیم شنید. خوابی در هر دو سو. راننده خواب‌آلودی که اگر کمی چشم بگشاید، و بخواهد فرمان دهد، خودرو به راه خود خواهد رفت. خودرویی که اگر بخواهد هوش‌مند عمل کند، راننده خواب‌آلود، آن را به زور به بی‌راهه همیشگی می‌برد.

ادامه سخن

پیرمرد با دوست مسن خود تماس می‌گیرد، و احوال‌پرسی می‌کند. سلام و احوال‌پرسی، خوب است؛ ولی بعد از احوال‌پرسی، سخن دیگری نیست، نه حاضر است چیزی یاد بگیرد، و نه چیزی بلد است؛ ولی می‌خواهد سخن را ادامه دهد. ای کاش این دوستی‌ها تا این سنین ادامه نیابد، و زود دریابیم چه کسانی می‌توانند برای ما مفید باشند.

هفتمین واگمین

گاهی ممکن است مخالفان نیز تشویق شوند؛ ولی این تشویق‌ها بسیار کم‌رنگ است، و باز، شرایطی دارد. مخالفت‌ها باید در چارچوب مشخصی باشد. غالب تشویق‌ها، برای بودن ما در یک ریل معین و مشخص است، همین و همین. زندگی خود را از دریافت نخستین مهر صدآفرین تا پرسکه‌ترین همایش، مرور کن. نخستین جایزه که ارزشی مادی نداشت تا بزرگ‌ترین و پرارزش‌ترین جوایز. فرمان را به دست دیگری داده‌ایم، و انتظار داریم به مقصد خود برسیم. دل خوش به گاز دادن هستیم، در حالی که این سرعت، ما را هرچه سریع‌تر به پرت‌گاهی که دیگران برای ما تعیین کرده‌اند، می‌رساند. کسانی فرمان را نیز در اختیار دارند؛ ولی سر چهارراه‌های اصلی، فرمان را به دیگری می‌سپارند، این نیز همان است. خوشا به حال کسی که آهسته آهسته و چه بسا بدون داشتن وسیله می‌رود؛ ولی در راه درست.

حال و روز

افراد به طور معمول در دو رده هستند، کسانی که می‌خواهند پند دهند، و کسانی که می‌خواهند حسرت بخورند، و درخواست کمک کنند؛ بنابراین پرس و جواز حال و روز و کار و بار، برای کمک به تو نیست.

آن حالت

جلسه عادی را با جلسات آمادگی برای امتحان، مسابقه، و جشنواره و جلسات اهدای جوایز بسنج. حضور در شماری از جلسات مانند اهدای جایزه نوبل و اسکار، ممکن است برای ما ممکن نباشد، و اگر باشد، ما چون جزء دریافت-کنندگان جایزه نیستیم، آن حالت را درک نخواهیم کرد، باید به تصاویر بنگری، مصاحبه‌ها را بشنوی، و خاطرات را بخوانی. جلسات ما در نظر آنان بی‌حال، و جلسات آنان در نظر ما، پر از اضطراب است.

درخور ذکر

اگر یادنامه، جشن‌نامه، جشن‌واره، و بزرگ‌داشت، هدف نهایی باشد، مسیر ما را نیز همین‌ها تعیین می‌کند. چه کنم تا جایزه‌ای را برای من به ارمغان آورد، چه کنم، تا زودتر برایم بزرگ‌داشت بگیرند، چه کنم تا در یادنامه، در خور ذکر باشد.

عصر کثرت

یک نفر می گفت: نمی دانم چه صدایت کنم؟ دست کم، عنوانت را بگو. گفتم: از میان کارهایی که انجام داده ام، و به عنوانی انجامیده است، تنها زیارت مشهد بوده است. در عصر کثرت عنوان ها، هرچه گم نام تر باشی، به تر است.

نخستین داستان‌ها

از نخستین داستان‌هایی که در کودکی شنیدم، این داستان بود: مردی دلو را در چاه می‌انداخت تا وضو بگیرد، هنگامی که آن را بالا می‌آورد، می‌دید پر از طلا و جواهر است، آن را در چاه می‌ریخت، و دوباره، همان‌ها بود. حالا نزدیک مغرب است، و مسجد، دیر می‌شود. خدایا! سر به سرم نگذار. شاید این داستان را در مورد افراد گوناگونی نقل کرده باشند؛ ولی مادرم آن را برای کسی می‌گفت که خانه و مسجد او در نزدیکی خانه ما بود. کسی که تلاش می‌کند آب را به طلا تبدیل کند، نمی‌تواند؛ ولی هنگامی که نخواهی، به آن دست می‌یابی. چند سطل جواهر و آن هم هر روز، ولی این‌ها به کار مرد نمی‌آید، او سه مشت آب می‌خواهد تا وضو بگیرد. او با این چیزها شاد نمی‌شود، اگر غایت آرزوی او چنین قدرتی بود، دیگر دست می‌کشید، او به خط پایان نرسیده، امتحانات او پایان نیافته، و کارنامه را دریافت نکرده است. حتی این، یکی از اهداف او نمی‌تواند باشد، تنها یکی از درس‌هاست که از امتحان آن، فارغ شده.

جلسات هنری

امروز یکی از مهم‌ترین مشتریان و بلکه متولیان اصلی جلسات هنری، جامعه مهندسی و پزشکی است. یکی از افتخارات استاد هنر می‌تواند این باشد که در جمع دانش‌جویان دانشگاه صنعتی، تدریس می‌کنم. روشن است که حتی دانش‌جویان هنر و علوم انسانی تا هنگامی که دل به نظام آموزشی داده‌اند، نمی‌توانند چیز زیادی از هنر دریافت کنند، تا چه رسد به فعالان رشته‌های مهندسی و پزشکی. وزن شعر و نت‌های موسیقی، به ذهن ریاضی، نزدیک است؛ ولی شاعرانگی، هر روز از دست‌رس ما، دور و دورتر می‌شود.

نوسانات

می‌توان به سلیقهٔ روز مردم، به تولید هنر پرداخت، سلیقه‌ها تغییر می‌یابد، و هنرمند نیز باید تغییر یابد؛ ولی همهٔ این تغییرات، به سادگی نیست. همانند تاجری است که در نوسانات بازار، همهٔ دارایی خود را از دست می‌دهد.

گرایش هنری

انسان، تغییر می‌کند. دربارهٔ مردان می‌دانم که در آغاز جوانی، گرایش هنری بسیاری دارند. اما به طور معمول، در رشتهٔ دیگری تحصیل می‌کنند. آن‌ها تا بیایند، به خود بجنبند، لزوم تغییر را دریابند، و بخواهند برای آن اقدام کنند، آن گرایش، از میان رفته است. فرصت را از دست داده‌اند. جامعه، و نظام آموزشی، این فرصت‌ها را می‌گیرد، و بلکه ما را سرکوب می‌کند. شاید یک نفر بتواند هنرمند قابلی شود، و شاید نه؛ ولی می‌تواند تجربه‌ای دل‌پذیر در زندگی خود داشته باشد.

مغزی جات

یکی از هم کلاسان دبستان پرسید: آیا مغزی جات می خوری؟ مانده بودم پرسش او برای چیست؛ شاید می خواست بداند ما هزینه خرید این مغزی جات گران را داریم؟ الکی گفتم: بله. او خوش حال شد، رمز موفقیت من را به عنوان شاگرد اول کلاس، کشف کرده بود. به طور غیر مستقیم، از او درسی گرفتم. روزی باید مغزی جات را به صورت روزانه مصرف کنم، تا از هوش و حافظه بیش تری برخوردار شوم. آن روز رسید. ولی ظرفیت ها، محدود است، مگر چه قدر می توان مصرف کرد؟ مغزی جات، دیرهضم است، گردو و پسته، چربی را بالا می برد. در نهایت، تأثیر محسوسی ندیدم. استعدادهای متفاوت است، می توان با پشت کار، نتیجه ها را تغییر داد، زیاد خواندن تا مرز خودکشی می تواند یک نتیجه استثنایی را رقم بزند؛ ولی بر سر آدمی چه می آید؟ زندگی کردن، هنری است که با این پشت کارها، از دست می رود.

رتبه‌بندی

سخنرانی است در مسیر شهرت. لازم به تحقیق نیست، می‌توان حدس زد او بر چه اساسی مدیریتی به دست آورده است، و اجازه دارد در جلسات پراهمیت، خطابه ایراد کند. بیان یا علم او، ویژه نیست. باورهای او پر ایراد است. نماز او بی‌اشکال نیست، و می‌خواهد از اسلام بگوید. اگر سخنرانان را تا درجهٔ صد، رتبه‌بندی کنی، افرادی با داشتن درجهٔ دو، با تکیه بر روابطی که دارند، می‌توانند بیش از دیگران باشند. برای همین، شهرت را حتی اگر مبتنی بر روابط نباشد، نمی‌توان ارتقا دانست. شهرت، یک نوع باد شدن است، همواره خطر ترکیدن، وجود دارد، و هرچه بزرگ‌تر، این احتمال، بیش‌تر. عده‌ای چنان بزرگ می‌شوند که دیگر نمی‌توانند در زمین باشند، در ابرها زندگی می‌کنند، و دیگران را کوچک‌تر از مورچه می‌بینند. فهرست تأثیرگذارترین افراد را امروز صبح بررسی می‌کردم. چه بسیار شهرت‌طلبانی که نتوانسته‌اند در این فهرست قرار گیرند، و چه افرادی که دو سال پی در پی، در این فهرست قرار داشتند، و اکنون از آن خارج شده‌اند. افرادی در این فهرست هستند که ما نمی‌شناسیم، و افرادی که ما می‌شناسیم، و احتمال دارد دیگران نام آن‌ها را نیز نشنیده باشند. افراد مشهور، به طور معمول دارای مدرک، عنوان، لباس، و جای‌گاه ویژه، ساکن شهرهای پراهمیت، و متکی بر اهرم نهادها و منابع مالی هنگفت ملی و دولتی و دارای اطرافیان و بسیار دور از ملاک‌های یک آدم معمولی هستند. دنیاپرستان، با یک هماهنگی بی‌مانند، کار خود را کرده‌اند. آدم‌های معنوی، موقعیتی در جهان امروز ندارند. به جای این‌که آدم‌های ناخوب، دارای تریبون نشوند، دقیقاً رسانه‌ها در خدمت آدم‌هایی با شناخت اندک، قرار گرفته است.

پیش از ظهری در سینما بودم. برق رفت، حال برای پخش ادامه فیلم ناچارند از ژنراتور استفاده کنند؛ اما کسی از حاضران، این تخصص را ندارد. با متخصص، تماس گرفتند. او گفت: سریع می‌آیم؛ ولی زمان می‌برد. چند دقیقه بعد، باز با او تماس گرفتند. گفت: در راهم. او با یک موتورگازی آمد. خودرو ندارد، و استفاده از خودرو در آن ترافیک، و با توجه به موقعیت سینما، دشوار، و از مسیرهایی، ناممکن است. رسید، و زمانی نیز باید صبر می‌کردیم تا او اتصال را انجام دهد. این، تنها یک مثال است، هنگامی که جایی در تسخیر لمپن‌ها باشد، ما نباید از آن استفاده کنیم، اگر او نمی‌آید، ادامه فیلم را نمی‌دیدم، اشکالی نداشت؛ ولی اگر نیازی به تخصصی وجود دارد، باید آن، در اختیار ما باشد. سینما، حاضر نبود آن متخصص را در استخدام خود داشته باشد، یا اگر نوبت کاری او در بعد از ظهر است، در نوبت صبح نیز یک نفر را با این مهارت داشته باشد، و تربیت کند. متخصص معنوی نیز مطرود و خانه‌نشین است، وسیله نقلیه او، پیش پا افتاده است، دیگران رسانه‌هایی در اختیار دارند که او ندارد، و هنگامی که بخواهد مطلبی بگوید، همه‌پسند نیست. لباس او، مورد تأیید نیست. اما کسی که مورد نیاز است، اوست، او نیازی به دیدن فیلم در سینما و استفاده از وسایل ندارد؛ ولی ما برای این کار، ممکن است به او نیازمند شویم. این، یک نیاز موقت است، مشکل ما برطرف می‌شود، و او باز فراموش می‌شود. اما مسائل تازه نیز در راه است.

کاروان جهل

اگر انتقادی را به کسی وارد کنی، خیلی زود در پس هویت‌هایش پنهان می‌شود. انسان امروز که تحصیل کرده است، نخستین چیزی که به نظر او خواهد رسید، تحصیلات است. جوان اگر هنوز چیزی نداشته باشد، تحصیلاتی انجام داده است. درست به اندازه سن خودش، او به باور خود، عقب نمانده است. این هویت‌ها همانند چرک‌هایی است که خود حقیقی ما را می‌پوشاند، شفافیت ما را کدر می‌کند، و باعث می‌شود پذیرای هیچ انتقادی نباشیم. دانش، چیزی است که باعث درخشیدن خود حقیقی شود، و چیزی که هویت‌های دروغین ما را به نمایش می‌گذارد، جهل است.

جاهل باش

به جلسه‌ای وارد می‌شوی، چه قدر کیف دارد که عده‌ای سلام کنند، عده‌ای برخیزند، اگر همه چنین کنند، چه قدر زیباست، اگر جایی برای تو باز کنند، اگر تو را به‌ترین جای مجلس بنشانند، اگر با دوربین خوب از تو، فیلم برداری کنند، و از دیگران با دوربین معمولی، اگر از شماری، اصلاً فیلم نگیرند، اگر جلسه به خاطر ورود تو، به هم بریزد، سخنران، ورود تو را اعلام کند. انسان، برده این احترام‌هاست. اگر برده باشی، آن‌گاه اگر بگویند چنین لباسی را بپوش تا احترام ببینی، می‌پذیری، اگر بگویند جاهل باش، و عالم نباش، با جان و دل، قبول می‌کنی.

به مطلبی در دانش‌نامه‌های فضای مجازی رجوع می‌کنی، و آن را یک صدم آن چیزی که می‌توانست تو را قانع کند، و یک دهم اطلاعات خود می‌یابی، می‌خواهی نادرستی‌هایش را اصلاح کنی، و یا مطلبی کوتاه بر آن بیفزایی که سنگ‌های بزرگی در پیش پایت می‌اندازند، و سرانجام از کار تو، جلوگیری می‌کنند. در دانش‌نامه‌های کاغذی، دشوار بود که این شیوه برخورد را از نزدیک ببینی، و دریایی، اشکالات و کم‌بودها از کجاست. نادانی، چنین ناشرانی و چنین پاس-دارانی دارد.

بن بست

انسان گاهی چنان به بن بست می رسد که خواستار تغییر می شود، تا این آدم، مدیر است، هیچ اتفاق خوبی نمی افتد. اگر پای سخن انسان های دیگری که آن ها نیز به بن بست رسیده اند، باشی، آن ها نیز خواستار تغییر هستند، هر یک خواستار تغییر کسی است، و هیچ کس خواستار تغییر خود نیست. جابه جایی آدم ها را نمی توان تغییر نامید. تأثیر آن، موقت است، با همه ناخوبی های سر کار آمدن یک آدم تازه کار و هدررفت انرژی، برای تغییری که تأثیری بلندمدت ندارد. صف آرایی انسان هایی که رو به سوی بسته بن بست دارند، و انسان هایی که در برابر گشایش، ایستادگی می کنند. کاری مضاعف است، کنار زدن و یا هم راه کردن انسان های مدافع بن بست، و تخریب راه. این بن بست، روزی گشوده خواه شد، و ما به بن بست دیگری خواهیم رسید، بدون این که به اهداف خود، نزدیک شده باشیم. دانایی، مسیر خود را می پیماید، و به بن بست نمی رسد تا بخواهد به این شیوه ها، گشایش کند.

با وجود دانایی

نادرست است که بگوییم، افرادی با وجود دانایی، عامل نیستند. آنان حامل اطلاعات هستند، و نه دانا. افرادی در مهارتی، خوب عمل کرده‌اند؛ ولی نابود می‌شوند؛ چون فلسفه‌ای ندارند، و افرادی برای این که به این زودی، حذف نشوند، به نظریه پردازی روی می‌آورند. آن‌ها چیزهایی می‌گویند که خود به آن عمل نمی‌کنند، قول و فعل آن‌ها یکی نیست، و نمی‌تواند یکی باشد؛ چون مباحث نظری را برای این که در کلاس بگویند، و در کتاب بنویسند، برداشت، و یا شاید اختراع کرده‌اند. یک نفر، اندام و چهره زیبا و با هدایت کارگردان، حرکات خوبی دارد؛ ولی در بیرون از قاب، حرکات زیبایی ندارد، و مرپی بازی‌گری می‌شود.

مدیریت‌های کلان

افراد، از چهره، اندام، و نام دیگران، انتقاد می‌کنند. مذهبی‌ها از افراد، با نام-های غیر مذهبی، و غیر مذهبی‌ها از نام‌های مذهبی، درست است امکان دارد، نام، یک نشانه باشد، رفتارها در چهره‌ها بازتاب داده شود؛ ولی اشکال را نباید در سطح جست. ریشه‌ایرادهایی که در مدیریت‌های کلان دیده می‌شود، ژرف-تر از چنین چیزهایی است.

کارخیر

سرگرم کاری خیر هستی که نمی‌توان آن را از دید مردم، پنهان کرد، و افراد با شگفتی به تو می‌نگرند. آیا ممکن است یک نفر کار خیری انجام دهد؟ یک نفر ممکن است گمان کند اشتباه می‌بیند. دیگری فکر می‌کند در حال خلاف هستی. امکان دارد پلیس، سروقت تو بیاید. اگر مداومت داشته باشی، حرف‌ها شروع می‌شود: لابد برایش نان دارد، حتماً می‌خواهد نامزد انتخابات شود. این نگاه‌ها، این برداشت‌ها، این حرف‌ها، و این برخوردها، به خوبی نشان می‌دهد که جامعه ما به چه سمتی می‌رود. مردمی که طلا را از طلا بودن، پشیمان می‌کنند.

نقد‌ها

کسی به مسؤولیتی می‌رسد، و نقد‌ها حتی پیش از این‌که او به کار بپردازد، آغاز می‌شود، نگاه‌ها این اندازه بد شده است، و افراد، این‌قدر غیر قابل اعتماد شده‌اند. نقد باید باشد. مدیریت، امری خطیر است، و حتی آدم‌های خوب، ممکن است دچار وسوسه شوند؛ ولی هنگامی که ما به تمام اتفاقات روزمره خود، با عینک سیاه می‌نگریم، نشان از عدم اعتماد ما به خدا دارد.

طلوع حقیقت

افراد بسیاری با جوان‌گرایی، مخالفت می‌کنند، افرادی در ابتدا، شعار آن را سرمی‌دهند؛ ولی بعد، از آن دوری می‌کنند. با آمدن جوان‌ها، بسیاری باید بروند. آن‌ها تجربه را بهانه می‌کنند؛ ولی نگران هستند که نکنند حقیقت، طلوع کند.

چشم و گوش

می‌توان گوش‌ها را بست، و سخن شماری را نشنید؛ ولی تبلیغات با ما چنان کرده است که دست آخر، مطلب مورد نظر، به چشم و گوش ما برخورد کند. خوبان نیز امواجی دارند که نمی‌توان با بستن چشم و گوش، در برابر آنها ایستادگی کرد.



انسان، زخم‌ها و دردهایی دارد؛ می‌تواند آن‌ها را رها کند، گسترش دهد، از تسکین‌دهنده‌ها استفاده کند، و یا آن‌ها را شفا دهد. تمام زندگی انسان، همین است، تلاش برای پیش‌گیری که می‌تواند برابر نهاده‌ای برای ورع باشد، و تلاش برای شفا.

باتو

گاهی آسان می‌گیری، شام و ناهار و یا سخنان روشن‌فکری، و شمار زیادی، اطرافت جمع می‌شوند، در حالی که همه آن‌ها با تو نیستند، و گاهی سخت می‌گیری، و اطرافت خلوت می‌شود، و این‌ها همان کسانی هستند که تو را می‌فهمند. نتیجه، یکی است.

اختلاف شیعه و سنی را در امامت می‌دانیم، در حالی که هر دو، اتهاماتی را دربارهٔ توحید، به یک‌دیگر وارد می‌کنند. شیعه، می‌گوید اهل سنت، به تشبیه معتقد است، و اهل سنت، توسل و شیوهٔ زیارت شیعه را نقد می‌کند. اختلاف مسلمانان، تا این اندازه، ریشه‌دار است.

تاریخ تقلب

جایی زندگی می‌کنیم که مواد غذایی، فراوان، با کیفیت عالی، و بسیار ارزان است. در امور جاری، وجدان کاری، بسیار بالا، و تقلب، اندک است. در این جامعه نیز تقلب در امور معنوی وجود دارد. این تقلب‌ها در زمان‌های قدیم، وجود داشته است، و اکنون نیز ادامه دارد.

برنامه کودک

سخنران کارگاه، ترس خود را از این که شنوندگان، از صدای او خوششان نیاید، ابراز کرد. کمی سرما خورده بود، و گرفتگی صدا، صوت او را مانند شخصیت‌های برنامه کودک کرده بود. برخورد نخست، و چنین صدایی، امکان دارد مخاطب را از او، دور کند. این چیزها برای مخاطبان معنوی، مسأله‌ای نیست. اگر آن چه لازم است، در ما نباشد، و اگر آن چه را دیگران نباید بدانند، پنهان کنیم، به هر حال خود را نشان خواهد داد.

در این سال‌ها چیزی به‌تر از ریش پروفیسوری به داد دین‌داران نرسیده است، از سوپی ریش دارند، و از سوپی ندارند. هم می‌توانند به دستور شرع عمل کنند، و هم برات حضور را در محافل روشن‌فکری بیابند. هم دوستان مذهبی خود را نگه دارند، و هم در کوچه و خیابان، کتک نخورند.

مدل

گاهی دیدن یک مدل جدید چراغ، باعث توجه ما به یک خودرو می‌شود. اگر تفاوت قیمت این مدل با آن مدل، اندک بود، یک اشکال وجود داشت، و آن هم مدگرایی بود؛ ولی در شرایط کشور ما، چنین هزینه‌هایی دور از عقل است. مدت‌ها باید کوشید تا این تفاوت قیمت، پرداخت شود، و آن‌گاه، مدل‌های جدیدی، از راه خواهد رسید.

حال بد

خواسته افرادی این است که برای ما کار کنید. آن‌ها نمی‌دانند اطرافیان‌شان با دست‌مزد یا بدون دست‌مزد، با حقوق کافی یا ناکافی، دچار چه حالی می‌شوند، و آیا گرفتن حال خوب از دیگران و بد کردن حال دیگران، جایز هست یا خیر. گاهی این کارها تبلیغ دیگری در فضای مجازی است، و ظاهری ساده و راحت دارد.

هیجان‌های منفی

انسان با هیجان‌هایی آغاز می‌کند که به گمان او، مثبت است، دوران جوانی و سرخوشی است، و هنگامی که به این هیجان‌ها، عادت کرد، نوبت به هیجان‌های منفی می‌رسد. آن آرزوهای خوش نیز دور از دسترس است، و غمی مضاعف.

یکی از غم‌انگیزترین بخش‌های زندگی که از کودکی، در ذوقمان می‌زند، تمام شدن است. پایان برنامه تلویزیونی، پایان میهمانی، و اتمام یک خوراکی. در سیر معنوی نیز با به پایان رسیدن شماری از تجربه‌ها و دوره‌ها روبه‌رو هستیم. پرسش بسیاری است که من چنین خواب‌هایی را می‌دیدم، و اکنون نمی‌بینم، آیا پیش‌رفت کرده‌ام، یا پس‌رفت؟ چرا آن حالت را از دست داده‌ام؟ هر چیزی ممکن است به انجام رسد. اهمیت دارد که ما در مسیر درست قرار گرفته باشیم، مناظر، در هر جایی از مسیر، به گونه‌ای است. هنگامی که راه مستقیم را یافته‌ایم، نیازی نیست کسی به ما علامت دهد، همه آن راه‌نماپی‌ها، برای قرار گرفتن در این مسیر بود، و اکنون لازم است مسیر خود را بدون انحراف و اضطراب طی کنیم، و از آن لذت ببریم. می‌توانیم آن قدر به چیزی توجه کنیم تا هنگام از دست دادن، ادامه زندگی را ناممکن کند، و می‌توانیم به چیزی بی‌توجهی کنیم تا آن، حتی زودتر از زمان مورد نظر، پی کار خود برود. ما بدون توجه به خدا، انتظار داریم، توجه او را جلب کنیم.

سخن از پایان شد، و این کتاب نیز به پایان رسید. آن را برای تویی نگاشته بودم که از ظاهر دین به تنگ آمده‌ای، و تشنه باطن هستی.

فهرست مطالب

| | |
|---------|---------------|
| ۳..... | پیش‌گفتار |
| ۴..... | مقدمه |
| ۵..... | به ژرفا |
| ۷..... | واویلا |
| ۸..... | در حاشیه |
| ۹..... | با پرسش |
| ۱۰..... | در امتحان |
| ۱۱..... | محراب |
| ۱۲..... | دروغ‌پردازی |
| ۱۳..... | نیاز به تربیت |
| ۱۴..... | در حسرت عقل |
| ۱۵..... | مصرف‌کنندگان |
| ۱۶..... | تشابه ظاهری |
| ۱۷..... | صنعت کنکور |
| ۱۸..... | نوان‌خانه |
| ۱۹..... | دل‌سوزی |
| ۲۰..... | دافع |
| ۲۱..... | خوراک‌های خوب |
| ۲۲..... | بر سطح |
| ۲۳..... | لذت عارف |
| ۲۴..... | رشک‌برانگیز |
| ۲۵..... | گدای تأیید |
| ۲۶..... | غوغای بیرون |

| | |
|---------|------------------------|
| ۲۷..... | غم آخرت |
| ۲۸..... | دعا و دوستی |
| ۲۹..... | ناگاه |
| ۳۰..... | از عمر |
| ۳۱..... | روزهای پراهمیت |
| ۳۳..... | حالت تخدیری |
| ۳۴..... | خوب‌نمایی |
| ۳۵..... | نفی |
| ۳۶..... | بوسه بر دست |
| ۳۷..... | محل |
| ۳۸..... | ادامه سخن |
| ۳۹..... | همین و همین |
| ۴۰..... | حال و روز |
| ۴۱..... | آن حالت |
| ۴۲..... | در خور ذکر |
| ۴۳..... | عصر کثرت |
| ۴۴..... | نخستین داستان‌ها |
| ۴۵..... | جلسات هنری |
| ۴۶..... | نوسانات |
| ۴۷..... | گرایش هنری |
| ۴۸..... | مغزی‌جات |
| ۴۹..... | رتبه‌بندی |
| ۵۰..... | ژنراتور |
| ۵۱..... | کاروان جهل |
| ۵۲..... | جاهل باش |
| ۵۳..... | نشر نادانی |

| | |
|----|-----------------|
| ۵۴ | بن بست |
| ۵۵ | با وجود دانایی |
| ۵۶ | مدیریت‌های کلان |
| ۵۷ | کار خیر |
| ۵۸ | نقدها |
| ۵۹ | طلوع حقیقت |
| ۶۰ | چشم و گوش |
| ۶۱ | شفا |
| ۶۲ | با تو |
| ۶۳ | ریشه‌دار |
| ۶۴ | تاریخ تقلب |
| ۶۵ | برنامهٔ کودک |
| ۶۶ | مدل |
| ۶۷ | حال بد |
| ۶۸ | هیجان‌های منفی |
| ۶۹ | اتمام |
| ۷۰ | فهرست مطالب |